

یادداشت

شبکه‌های اجتماعی و سلامت روان نسلی که در تله پاداش گم شد

علی بزم‌آمون

جامعه‌شناس، روان‌کاوو معمار

در سال‌های اخیر، هشدارهای جدی درباره پیامدهای روانی شبکه‌های اجتماعی، از محافل علمی تا خانه‌های ایرانی رسوخ کرده است. پژوهش‌های روان‌شناسی در ایران نشان می‌دهد حدود یک‌چهارم کاربران اینستاگرام در کشور، در رجات شدیدی از اعتیاد به این پلتفرم را تجربه می‌کنند و پیامدهایی مثل افسردگی، اضطراب، انزوای اجتماعی و اختلال در خواب، گریبان‌گیر نسل نوجوان و جوان شده است. در این گزارش، نگاهی داریم به مکانیسم پاداش مغزی که شبکه‌های اجتماعی از آن سوءاستفاده می‌کنند و واکاوی می‌کنیم چرا در ایران خبری از یک نهاد متولی منسجم نیست و راهکارهای پیشگیرانه و درمانی فراتر از فیلترینگ، چگونه می‌تواند این بحران خاموش را مهار کند.

۱. مغز در تله پاداش: دوپامین و طراحی اعتیادآور

اتهام اصلی که این روزها علیه شبکه‌های اجتماعی مطرح می‌شود، به یک کلمه ختم می‌شود: «طراحی اعتیادآور». یعنی پلتفرم‌ها عمداً محصولی ساخته‌اند نه‌فقط سرگرم‌کننده، بلکه وابسته‌کننده است. برای درک این موضوع باید سری به علوم اعصاب بزنیم. در مغز ما سیستمی به نام «مسیر پاداش» وجود دارد که با ترشح ماده‌ای به نام دوپامین، به ما احساس لذت و رضایت می‌دهد. شبکه‌های اجتماعی با هوشمندی تمام، از این سازوکار سوءاستفاده می‌کنند. هر بار که یک اعلان می‌آید، یک لایک می‌خوریم یا یک ویدئوی جذاب جلوی چشمان سبز می‌شود، یک شوک کوچک دوپامینی دریافت می‌کنیم. این دقیقاً شبیه همان پاداشی است که در اعتیاد به مواد مخدر یا قمار اتفاق می‌افتد. انجمن پزشکی ایران نیز سال‌هاست اعتیادهای رفتاری را به عنوان اختلالات روانی جدی می‌شناسد. حالا تصور کنید یک نوجوان که لوب پیشانی مغزش (مرکز کنترل تکانه و تصمیم‌گیری) هنوز کامل رشد نکرده، روزی چندین ساعت درگیر این چرخه پاداش‌های آتی شود. نتیجه چیزی جز یک وابستگی اجباری و عمیق نیست؛ وابستگی‌ای که ترکش به‌مراتب سخت‌تر از چیزی است که به نظر می‌رسد.

۲. از کلینیک‌های تهران تا مدارس؛ اوضاع در ایران چگونه است؟

خیلی‌ها فکر می‌کنند این آسیب‌ها مختص جوامع دیگر است، اما پژوهش‌های داخلی ما عکس این را نشان می‌دهد. در سال‌های اخیر، مطالعات متعددی در دانشگاه‌های ایران به بررسی اعتیاد به شبکه‌های اجتماعی و به‌ویژه اینستاگرام پرداخته‌اند و نتایج‌شان واقعا نگران‌کننده است. مثلاً یک مطالعه مروری نشان داده بین ۱۵ تا ۳۰ درصد دانش‌آموزان دبیرستانی کشور، درجاتی از اعتیاد به اینترنت را تجربه می‌کنند. این آمار را با توجه به جمعیت بالای نوجوانان کشور در نظر بگیرید؛ یعنی میلیون‌ها نفر به شکلی جدی در معرض این آسیب قرار دارند. در پژوهشی دیگر که روی دانشجویان علوم پزشکی انجام شده، محققان نتوانسته‌اند ابزاری معتبر برای سنجش دقیق اعتیاد به اینستاگرام طراحی کنند. یعنی این مسئله آن‌قدر جدی است که دیگر بحث اعتیاد و عمومی نیست، بلکه به یک معضل بالینی تبدیل شده است. از سوی دیگر، پژوهش‌های داخلی به‌وضوح نشان می‌دهد بین وابستگی شدید به اینستاگرام و افزایش افسردگی، اضطراب، پریشانی روانی و کاهش حمایت اجتماعی، یک رابطه مستقیم و معنادار وجود دارد. کاربر ایرانی مدام خودش را با زندگی‌های بریده‌شده و ایدئال دیگران مقایسه می‌کند، تصویر بدنی‌اش توسط فیلترهای تغییردهنده ظاهر تحریف می‌شود و برای دریافت تأیید دیگران، لحظه‌هایی می‌کند. از همه بدتر، شاهد افت شدید کیفیت خواب، کاهش تمرکز تحصیلی و انزوای اجتماعی در نوجوانان و جوانانی هستیم که ساعت‌ها در این فضا غرق می‌شوند. پس پاسخ به سؤال اول این است: بله، آسیب‌ها حقیقا به همان شکل و با همان شدت در ایران جاری است، فقط شاید هنوز خانواده‌ها برای آن اسمی پیدا نکرده‌اند یا از طرح آن در محافل عمومی خجالت می‌کشند.

۳. سردرگمی متولیان؛ مسئولیت دست کیست؟

در ایران، نظام محقوقي واجرائی ما برای مواجهه با این بحران چندلایه، هنوز طراحی مشخصی ندارد و مشخص نیست کدام نهاد باید مسئولیت اصلی این آسیب را بپذیرد. این مسئله چنان گسترده است که از یک نهاد واحد برنمی‌آید و نیازمند یک ستاد ملی یا اختیارات فراجشی است. اما فعلا هرکسی از ظن خود، یار این مسئله شده است: ●وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی می‌تواند به خاطر ماهیت روانی و سلامت‌محور این آسیب، پروتکل‌های درمانی تدوین و خطوط مشاوره را هدانازی کند، اما عملاً وارد جرد نداشته است. ●سازمان بهزیستی با سوابق‌ای که در حوزه آسیب‌های اجتماعی دارد، می‌تواند متولی حمایت از خانواده‌ها و توان‌بخشی نوجوانان درگیر باشد، اما هنوز برنامه‌ای منسجم ندیده‌ایم. ●وزارت آموزش و پرورش با توجه به اینکه اصلی‌ترین گروه هدف یعنی دانش‌آموزان، زیر چتر او هستند، می‌تواند با تئجاندن درس‌هایی درباره سواد رسانه‌ای و مهارت‌های زندگی در کتاب‌های درسی، یک نقش پیشگیرانه اساسی ایفا کند. ●رگولاتوری نیز مسئولیت نظارت بر شرکت‌های ارائه‌دهنده خدمات اینترنت را دارد، اما او هم بیشتر درگیر مباحث فنی و محدودیت‌های محتوایی است تا طراحی سالم‌پلتفرم‌ها.

حاصل این سردرگمی، وضعیتی است که هر نهادی فقط گوشه‌ای از کار را می‌بیند و هیچ‌کس پاسخ‌گوی نهایی نیست.

۴. راهکارهایی که با فیلترینگ فرق دارند

متأسفانه در ایران هورتق از آسیب‌های فضای مجازی حرف می‌زنیم، اولین نسخه‌ای که پیچیده می‌شود، «فیلترینگ» یا «قطع اینترنت» است. این نسخه نه‌تنها ریشه مشکل را خشک نمی‌کند، بلکه اغلب نتیجه معکوس می‌دهد و کاربران را به سمت روش‌های جایگزین و بعضاً خطرناک‌تر سوق می‌دهد. پس بیایید راهکارهای دیگری را جدی بگیریم:

الف، پیشگیری: سرمایه‌گذاری روی آگاهی

مهم‌ترین گام برای پیشگیری، توانمندکردن خود نوجوانان است. آنها باید بدانند الگوریتم‌ها چطور کار می‌کنند، چرا لایک به مغزشان احساس خوبی می‌دهد و این چرخه پاداش چطور می‌تواند کنترل‌شان را از دستشان بگیرد. این آموزش‌ها را باید از خانواده‌ها شروع کرد و در مدرسه ادامه داد. همچنین پژوهش‌ها نشان می‌دهد یکی از دلایل اصلی گرایش شدید به فضای مجازی، کمبود روابط عاطفی گرم و حمایت‌کننده در زندگی واقعی است. به عبارت دیگر، هرچقدر ارتباطات خانوادگی و دوستانه‌مان قوی‌تر باشد، وابستگی‌مان به تأیید در شبکه‌های اجتماعی کمتر خواهد شد. تشویق نوجوانان به ورزش، فعالیت‌های گروهی و سرگرمی‌های خلاقانه، یکی از بهترین راه‌ها برای پرکردن خلأی است که فضای مجازی پر می‌کند.

ب. خدمات مشاوره‌ای؛ درمان درد به‌موقع

وقتی آسیب شکل گرفت، باید درمانی در دسترس باشد. تقویت خطوط مشاوره تلفنی مانند ۱۴۰۰ بهزیستی، راه‌اندازی مراکز مشاوره تخصصی در مدارس و دانشگاه‌ها و ارائه خدمات مشاوره آنلاین، می‌تواند اولین پله نجات باشد. از نظر روان‌شناختی، رویکردهای مؤثری مثل درمان شناختی-رفتاری (CBT) برای مدیریت اعتیادهای رفتاری به‌خوبی جواب داده‌اند. این روش به فرد کمک می‌کند افکار و رفتارهای محرک را شناسایی کند و مهارت‌های مقابله‌ای سالم‌تری یاد بگیرد. در موارد شدیدتر، مشاوره خانواده و حتی روان‌درمانی فردی می‌تواند کمک‌کننده باشد.

جمع‌بندی نهایی

با توجه به محبوبیت خیره‌کننده اینستاگرام در کشور و آمارهای نگران‌کننده از شیوع اعتیاد به این فضا، نمی‌توانیم چشمانمان را روی این بحران خاموش ببندیم. وظیفه نهادهای متولی -از وزارت بهداشت و آموزش و پرورش گرفته تا بهزیستی و رگولاتوری- این است که با یک برنامه‌ریزی منسجم و مشترک، به‌جای اقدامات مقطعی و سلیبی، روی پیشگیری و درمان سرمایه‌گذاری کنند.

در آخرین روز مرداد ماه امسال، همان سالی که برای ما ایرانی‌ها سخت می‌گذرد، شهر شیراز به نمایندگی از کل مرز پرگیر ایران، سئوگوار فرزند رشیدیی بود که برای اعتلای میهن از هیچ کوششی دریغ نکرد. امروز ما دو نویسنده این مقاله، به نمایندگی از بسیاری از دوستان و دوستان‌دارن، درحالی‌که با تپش‌های منگی سوگوار از دست دادن رفیقی شفیق هستیم، نیک می‌دانیم که مصطفی روستایی، تیمسار بازنشسته نیروی هوایی ایران با روی سفید و سر بلند در خاک ایران، در دارالرحمه شیراز با قلبی مطمئن آرمیده است. چند روز پیش مرد نکونام ناوگان اف-۱۴ ایران مصطفی روستایی که به گفته دوستانش دریای رفاقت و معرفت بود پس از دو سال بیماری به سان عقاب آخرین پرواز را آغازید. پیش از هر چیز نویسنندگان این مقاله می‌الند از تمام دوستانی که رحلت سرباز رشید میهن را به ما تسلیت گفتند قدردانی کنیم و از خانم دکتر زهرا پورکانی که در تمام این دو سال بیماری همدلانه کنار ما بود، همچنین وظیفه خود می‌دانیم که از همراهی و مددلی دوست جوانمان خانم دکتر فاطمه محبی نهایت سپاسگزاری را داشته باشیم که در تمام این روزهای سخت دوشادوش ما در مراسم مردی که برایش اسطوره بود و بوی دلبران شاهنامه را می‌داد، قدرشناسی داشته باشیم. پیش باد چنین جوانانی برای ایران عزیزمان. نویسنده اول این مقاله بیش از نیم‌سده سابقه رفاقت اعلی در جنگ و صلح، و نویسنده دوم بیش از یک دهه پیشتنه رفاقت با تیمسار جاویدنام و یادگار داشت. سال دفاع از کیان ایران را دارند. در تمام این سال‌ها آنچه از او دیدیم معرفت بود و حمایت. معرفت در قبال ایران و دوستان و حمایت در قبال توسعه ایران و ایران‌دوستان. این نوشته هم نه صرفاً یادبود ایشان بلکه نوشته‌ای برای نسل فرادی ایران است تا با روش و منش قهرمانان راستین‌اش آشنا شود.

سال‌های جوانی

در نخستین روزهای مهرماه سال ۱۳۳۰ خورشیدی، در خانواده‌ای فرهنگ‌دوست و محترم، در شهر عطر بهاران‌رانج، پسری به دنیا آمد که نامش را مصطفی نهادند و دوستانش او را با نام مجید می‌شناختند. مصطفی دو برادر و یک خواهر داشت. در زمانه‌ای که هنوز در ایران تحصیلات چندان در خانواده‌های ایرانی اولویت اول کانون خانواده‌ها نبود، مصطفی خلبان شد، دو برادرش و تنها خواهرش همگی مهندسی خواندند. از دوره دبستان در شیراز خاطرات شیرینی داشت و همیشه می‌گفت معلم‌های‌شان علاوه بر درس مدرسه، درس اخلاق می‌دادند و دانش‌آموزان را به خواندن کتاب‌های ادبیات ایران و جهان تشویق می‌کردند. دوره دبیرستان برای مصطفای جوان رنگ و بوی دیگری داشت. هم‌زمان که در مدرسه علوم تجربی می‌خواند، در کتابخانه بزرگ شیراز از پی کتاب‌های نجوم و تاریخ بود. اشتیاق او به نجوم و تاریخ تا پایان عمر پربارش همراه شد. در کنار مدرسه و اشتیاقش به نجوم، کلاس‌های زبان انگلیسی انجمن ایران و آمریکا را هم سیری می‌کرد، چنان‌که وقتی دیپلم مدرسه را گرفت دیپلم زبان انگلیسی را هم در دست داشت. دو چیز در زندگی مصطفای جوان تا آخرین لحظه همراهش بود. عشق به نجوم و شوق پرواز. در نهایت، باوجود عاشقانه‌هایی که با آسمان پرستاره داشت و می‌گفت وقتی پشت تلسکوپ است کیوی در آغوش فرشته است، شوق پرواز را برگزید و در سال ۱۳۵۰ به نیروی هوایی ارتش پیوست. در ارتش دانشجوی خلبانی بود و لباس خلبانی چنان بر قاشش خوش‌سیما می‌نمود که بازند، دوستانش بود. دوره‌های مقدماتی خلبانی را در ایران فراگرفت و بدون نیاز به گذراندن دوره‌های زبان انگلیسی، برای تکمیل فن خلبانی رهسپار آمریکا شد و فصل جدیدی در زندگی حرفه‌ای‌اش آغاز شد.

سال‌های آمریکا

چیزی تا حدود دو سال پس از ورود به نیروی هوایی ارتش، مصطفی روستایی جوان، که حالا باید پادفند از آسمان آمریکا را به تن داشت، طبق قراردادی که آن زمان میان ارتش آمریکا و ارتش ایران بود، برای آموزش رهسپار پایگاه هوایی لافلین می‌شود. دوره‌ای که در آمریکا حضور داشت برای مصطفی سه چیز شگفت داشت که همواره از آن سخن می‌گفت. نخست مواجهه‌اش با کشور آمریکا بود. کشوری با قدمتی کمتر از یک‌دهم ایران اما پیشاز در صنعت هوانوردی جهان. این پرسش که آمریکا چگونه آمریکا شد و صنعت هوانوردی در آنجا متحول شد پرسشی بود که برایش بسیار کتاب خواند. نکته مهم دیگر برای مصطفی فرهنگ متفاوت آمریکا بود. همیشه می‌گفت: در آمریکا کار جدی را جدی می‌گرفتند و این مسئله را نقطه قوت می‌دانست. در آمریکا با اخلاق بسیار خوشی که داشت و تسلط به زبان انگلیسی، توانسته بود دوستان بین‌المللی زیادی پیدا کند. او و چیز را به موازات هم پیش می‌برد. آموزش خلبان جنگنده شدن را در پایگاه لافلین و آموزش نجوم را در رصدخانه آستین در تگزاس. همیشه می‌گفت: شوق که باشد توان آدمی تمام نمی‌شود. در آمریکا نتوانسته بود در رصدخانه، دوستان



آخرین پرواز عقاب

یادبود تیمسار خلبان مصطفی روستایی و میراث او برای ایران

فریدون علی‌مازندرانی، حسن فتاحی

جزء خلبانان تک‌خال نیروی هوایی به شمار می‌رود. علاوه بر آن او در کارنامه‌اش ساعت‌های پرواز طولانی را دارد و یک‌بار در اثر آموخت که از آن به عنوان گنج یاد می‌کرد و آن «آموزش» بود. تیمسار روستایی بر اساس تجربه‌ای که داشت می‌گفت: اگر سنگ اف-۱۴ نه‌فقط یک جنگنده که قاتانه و فرشته بود. گویی این پرنده که بسیار به ایران خدمت کرد، پرده‌ای بهشتی بود که او با آن از سرزمینی که به جان دوستش داشت حراست کرده بود.

سال‌های شرق

شادروان تیمسار روستایی همواره اهل کتاب بود و کتاب‌خوان. پس از بازنشستگی سال‌های پیش‌رو را بسیار کتاب‌خواند و در پی فرصتی بود تا آنچه آموخته به قول خودش روی کاغذ بیاورد. این اتفاق مبارک برای او و دو نویسنده این مقاله در روزنامه شرق رخ داد. سال‌های شرقی بار سه نفر و پنجشنبه‌های شوق‌مکات را منتشر می‌کردیم از سال‌های خاطره‌انگیز پرباریم خواهد بود. شایسته است از طرف تیمسار روستایی و نیز خودمان از آقای مهدی رحمانیان و خانم زینب همتی نهایت سپاسگزاری را داشته باشیم که با روی گشاده و پذیرش پیامدها، مقالات ما را منتشر کردند. برخی مقالات گروه سه‌نفره ما چنان پربازتاب بود که گاهی به شکستنی خوانندگان و رسانه‌ها می‌شد. گاهی پای برخی مقاله‌ها به شبکه‌های ماهواره‌ای کشیده می‌شد و آنان هم درباره آنچه نوشته بودیم حدس‌هایی می‌زدند. طی یک دهه تیم سه‌نفره ما تمام تلاش خود را به کار بست تا در چند زمینه روشنگری کند و انتقال تجربه. در تمام این سال‌ها کار گروهی راوداداری را پیش بردیم، درحالی‌که هر یک در زندگی شخصی و کاری گرفتاری‌هایی داشتیم. دانش بالا و صبر و حوصله تیمسار روستایی در کار گروهی‌مان بسیار پررنگ بود. بارها پیش آمده بود در باره موضوعی هرکدام نظری داشتیم. برای نمونه درباره جنگ گاهی هرکدام نظری متضاد با دیگری داشتیم، اما در نهایت با گفت‌وگو که تقریباً همیشه به شکل برخط بود، پیش از نوشتن نفاط تاریک را برای خودمان روشن می‌خاتم و سپس دست‌به‌کار نوشتن می‌شدیم. بارها پیش آمده بود که هنگام نوشتن بنابر ملاحظات ناچار بودیم برخی مسائل را به زبانی دیگر و نامستقیم بیان کنیم، اما مبنای کار ما این بود که برای خویشاوند هیچ‌کس، هیچ حزب یا گروه و حتی دولت کنونی ایران چیزی ننویسیم. این اصل حتی برای ما سه نفر درسهایی هم داشت که می‌گوشید به قول خودش از بالا به موضوع نگاه کند تا سوگیری پیدا نکند. برخی مقالات را با شادی نوشتم و برخی را با اندوه بسیار. وقتی مقاله «ایران و بحران‌هایش» را نوشتم، برخی در داخل بر ما سخت تاختند و سخن سیخف بر زبان راندند و

گفتند سیاه‌نمایی می‌کنیم. روستایی ما را به سکوت دعوت کرد و گفت: ما به دنبال حل مسئله هستیم و دغدغه ایران داریم. زمانی هم که پس از جنگ ۱۲ روزه مقاله مسئله ایران است» را نوشتم، دسته‌ای دیگر بر ما تاختند و ناروا یافتند. بازهم گروه سه‌نفره ما سکوت پیش‌کش کرد و پیش خود گفتیم ما به ایران می‌اندیشیم. در هر حال سال‌های شرق برای تیمسار روستایی از سال‌هایی بود که بسیار لذت برد و از اینکه توانسته بود از درجه‌ای وزین و رسمی با نسل جوان ایران و دلسوزان میهن سخن بگوید، بسیار شادمان بود.

اندیشه‌جنگ

تیمسار روستایی بخش مهمی از عمر عزیزش را که درست در میانه جوانی‌اش بود، در جنگ سپری کرد. جنگی که هشت سال به درازا کشید و برای نیروی هوایی ایران خستگی سنگینی بر جای گذاشت. در زمان جنگ دغدغه، حراست از ایران بود و بیم جان و نگرانی از آینده طولانی‌ترین جنگ سه دهه بیستم. اما پس از جنگ برای کسی همچون روستایی پنجره جدیدی در ذهنش شده بود که گنج این جنگ برای ایران چیست؟ او همواره می‌گفت باید از شعارها و تبلیغات فراتر رویم. باید از روایت‌ها و قصه‌ها فراتر رویم و به این بیندیشیم که چگونه این جنگ را عامل توسعه ایران فردا کنیم. بخش مهمی از نوشته‌های ما در روزنامه شرق و دیگر پلتفرم‌ها درباره همین موضوع بود. روستایی بسیار به نقش فناوری در جنگ باور داشت و همین باور او و ما دو نفر سبب شد بسیار بیشتر از دیگران درباره‌اش سخن بگوییم. نخستین‌بار گروه ما بود که در روزنامه شرق از نقش فناوری و ارتش آموزش‌دیده در نبرد آزادسازی خرمشهر نوشت. روستایی در گفت‌وگوهای خودمانی‌مان همیشه می‌گفت: خاطرات ما از جنگ فشنگ است اما تحلیل آنچه رخ داد بذر آبی است که باید کاشته شود و میوه‌اش به نسل بعدی برسد. او باور داشت ارتش ایران و به‌ویژه نیروی هوایی نیازمند بازآرایی است و نیازمند بازسازی. او واردی که روستایی بنابر تجربه‌اش بر آن تأکید داشت و می‌نوشت، برگزیدن جوانان شایسته برای نیروی هوایی و آموزش آنها با استانداردهای بالا بود. نمره اشتیاق او و ما دو نفر در چندپژوهی ترجمه یکی از مهم‌ترین کتاب‌های تاریخ‌نگاری‌شده درباره جنگ ایران و عراق است. گروه سه‌نفره ما این کتاب را که به قلم بی‌پر رازو نوشته شده و هاروارد آمریکا چاپ کرده، ترجمه کرد. ترجمه‌ای که بار اصلی آن بر دوش تیمسار روستایی و دانش فراوانش از جنگ بود. افسوس که این‌کتاب هنوز در ایران عزیزمان چاپ نشده است، اما امید آن داریم که به زودی چاپ و به دست نسل جوان ایران برسد؛ چیزی که تیمسار روستایی آرزویش را داشت.

اندیشه‌ایران

در ۱۰ سال گذشته که ایران شاهد تحولات بسیاری بود، ایران و آتیئده آن، ایران و بحران‌های آن، ایران و توسعه آن مهم‌ترین جالش فکری تیمسار روستایی بود. گروه سه‌نفره ما در ۱۰ سال گذشته، کنار هم و باهم کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی را درباره ایران و توسعه آن خواندیم و با یکدیگر تبادل‌نظر کردیم. بخش کوچکی از آن را در صفحه علم روزنامه شرق منتشر کردیم و آنچه ماند را به آینده موکول کردیم. تقریباً از میان مقالاتی که انتشار آن را داشتیم ۱۰ مقاله هنوز باقی مانده که یکی از آنها خطاب به مسعود پزشکیان است با عنوان «مسئله توسعه ایران است». تیمسار روستایی در برنامه‌های یوتیوبی که دعوت می‌شد، از خاطراتش می‌گفت و از آنچه درباره جنگ می‌پرسیدند. هرچند در همان برنامه‌های یوتیوبی هم از اینکه اندیشه‌اش درگیر ایران است سخن می‌گفت، اما در جمع سه‌نفره‌مان بحث‌های عمیق‌تر بود و همواره نتیجه مقالاتی را که مربوط به مسائل ایران بود، بیان می‌کرد. او بارها تأکید می‌کرد که جنگ اصلی نه جنگ ارتش‌ها که جنگ ایرانی‌ها با توسعه‌نیافتگی کشور است. در گروه سه‌نفره ما جمله‌ای تکرار می‌شد: پرچمی را که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، فرمانده قشون ایران در جنگ‌های ایران و روس‌ها پیش می‌برد، همان توسعه ایران برافرازم. حالا از همواره و باید آن را به نسل بعد به سلامت و عزت تحویل بدهیم. تیمسار روستایی در واپسین دهه عمرش نرفته‌ها خود را سرباز نیروی هوایی ایران و شاگرد جهانابانی می‌دید، بلکه خود را شاگرد مکتب توسعه‌خواهی عباس‌میرزا و امیرکبیر هم می‌دید و مدام می‌گفت: باید جنگ‌ها را نه به شعار که به شعور گره بزنیم. باید ایران را از توان‌های پانزدهمی و به ریل توسعه بیندازیم. او همواره یک چیز را خطاب به نسل جوان می‌گفت: نسل ما هر آنچه در توان داشت در جنگ به کار بست و نسل شما باید با هوش و دانایی و توانایی که دارد ایران را به جایگاه واقعی‌اش برساند. او به نسل جوان ایران سخت باور داشت و افتخار می‌کرد و می‌گفت: نسل جوان ایران نخست توده را مغز جوانان ایران رخ دهد، سپس بذری شود و درختی تومند شود. می‌گفت: نگران ایرانم و امیدم جوانان این مرزوبوم هستند. او با قلبی پر از بیم و امید برای ایران، حالا در خاک شیراز آرمیده است و از آسمان ایران نظارگر سرزمین مادری‌اش است. سرزمینی که برایش فرزندی رشید بود.

دانستن این موضوع است که در قبال اعتباری که از ایران گرفته‌ایم، وامدارش هستیم. اینکه بسیاری از مردم این نکته را نمی‌دانند تا چشم روی حقیقت بسته‌اند، اصل موضوع را پاک نمی‌کند. آن دو نکته که بالاتر اشاره کردم یکی این است که به قول لونی باستور، دانشمند شهیر فرانسوی که بسیار به بشریت خدمت کرد، باید از خود بی‌پرسیم که ما برای کشورمان چه کرده‌ایم نه اینکه کشور برای ما چه کرده است. این‌گونه است که می‌توانیم انسانی مفید برای ایران باشیم. وگرنه طلبکارانی خواهیم شد که از ایران بهره خواهیم برد و جای دیگر بازپس خواهیم داد. نکته دیگر این است که نباید تصور کنیم در راه «انجام وظیفه ملی» باید کاری بزرگ صورت دهیم. هرکس در چه جایی که ایستاده می‌تواند این مهم را به جای آورد. ارائه دانشی و پاکباز به شیوه و ابزار خودشان، پزشکی و دامپزشک به شیوه و روش خودشان، خلبان جنگنده همچون شادروان تیمسار روستایی هم با شیوه و روش خودش. هرکدام از ما در بازه عمر کوتاه خود فرصتی اندک و توانی محدود داریم تا بتوانیم برای میهن انجام وظیفه کنیم. ما باید این فرصت را قدر بدانیم و آنچه بر عهده ما در قبال ایران است، انجام دهیم. حال درس بزرگی که از پهلوانان حماسه‌های باستانی تا قهرمانان بزرگ روزگار ما مانند تیمسار خلبان مصطفی روستایی، می‌توان گرفت تکیه و تمرکز بر انجام وظیفه در حیطه تخصص خود برای دستیابی به اهداف ملی است بی چشمداشت تقدیر، دیده‌شدن، تجلیل و بزرگداشت زیرا در زمانه کنونی این نش و توقعات و برآورده شدنشان مانع تاب‌آوری و ادامه‌دانی تلاش ماست. ماست. بیایید فقط و فقط به این بیندیشیم. همان‌گونه که قهرمانان راستین ما از هزاران سال پیش تا تیمسار روستایی به ایران اندیشیدند.

پرواز ابدی خلبان ایرانی

مردی که از انجام وظیفه برای میهن سخن می‌گفت

فاطمه محبی

او برای «انجام وظیفه ملی»‌اش می‌جنگید. لازم می‌دانم درباره مفهوم «انجام وظیفه ملی» دو نکته را توضیح بدهم. همه ما در کشوری به نام ایران به دنیا آمده‌ایم که می‌دانیم در کدام نقطه جغرافیایی جهان واقع شده است. می‌دانیم که چه پیشینه تاریخی و فرهنگی دارد. می‌دانیم که در گذر هزاره‌ها چه بلایای خنمان‌سوزی بر سرش آمده و چطور بارها اشغال شده و دوباره برخاسته است. می‌دانیم که حال امروز ایران خوب نیست و غرق مشکلات است. می‌دانیم که از بحران آب تا بحران مهاجرت کشور را فراگرفته است و نیک می‌دانیم که مفهوم «انجام وظیفه ملی» آسیب دیده است. نخستین نکته این است که باید بدانیم همین که ما در ایران به دنیا آمده‌ایم و ایرانی هستیم، به رغم تمام مشکلاتی که گریبانگیر ماست، از موهبتی بزرگ برخورداریم. ممکن است این جهان‌بینی امروزه محو یا کمرنگ شده باشد، اما چیزی از اعتبار و درستی آن نمی‌کاهد. ما به صرف تولد در چنین سرزمینی بر فز و شکوه و تاریخ‌مند، از همان بدو تولد درجاتی از اعتبار را داریم که میلیون‌ها نفر روی کره زمین از داشتن آن محروم هستند. بنابراین نخستین گام در فهمیدن مفهوم «انجام وظیفه ملی»

سرمایه‌گذاری روی آگاهی

که برای نام خود تا سرحد مرگ می‌جنگد و حتی برای بازگرداندن تازیان‌ه خود که بر رویش نام او حک شده و در میدان نبرد جا مانده نیک خود را از دست می‌دهد. نیک می‌دانیم ماندگارشدن نام جان از هر انسانی در تاریخ فضیلت بزرگ و غریبالطیف چشم‌پوشی است. اما همان‌طور که ادیب بزرگ شکسپیری می‌گوید: «علت اصلی دل‌شکستگی ما توقع داشتن است». توقع ماندگاری نام، مورد تجلیل واقع‌شدن، آگاه‌شدن تمامی افراد از زحماتی که ما کشیده‌ایم، توقع بی‌جا و نابجا نیست ولی می‌تواند ترمزی نامرئی بر روند کاری و هدف‌گذاری ما باشد. باری دیگر به کتاب حکیم توس بازمی‌گردیم و بزرگ‌ترین پهلوان حماسه‌اش، رستم‌ا رستم در نبرد با اشکیوس، سهراب و ... نام خود را فاش نمی‌سازد و وقتی با کنجکاو از او می‌پرسند تو رستمی؟ منکر می‌شود و می‌گوید او در حد خدمتکار رستم هم نیست. رستم برای نام نمی‌جنگد و از گمنامی نمی‌هراسد. او جاودانگی را در ماندن «نام»‌ش نمی‌بیند بلکه در تداوم راه، جهان‌بینی و ارزش‌های والای فکری‌اش می‌بیند و شاید علاوه بر مهارت جنگی و توان جسمانی رستم علت بی‌باکی و تمایز او در نبرد، این بود که برای نام نمی‌جنگید،